

# يك نقد فانتزي!

نادره افشاري

این بار به دوران دیگری از مبارزات همسوی تمام جناح‌های گوناگون رهبری شیعه می‌پردازم؛ تا رفتار ایشان را در سرفصل دیگری هم واریسیده باشم و نشان بدهم که ایشان [رهبری شیعه] همیشه و در همه‌ی شرایط - همسو و همراه باهم - به تکالیف مبرم واجب کفاییشان عمل کرده‌اند. درک نادرست ما هم از مکانیسم باورهای شیعی، تغییری در واقعیت امر - یعنی ماهیت عملکرد ایشان - نمی‌دهد.

این مطلب که در کتاب «واژه را باید شست!» هم چاپ شده است، نقدي است فانتزي بر مقاله‌اي از حميد بصيرت منش، به نام «روند كشف حجاب و واكنش روحانيان» که در مجله‌ی مهرگان سال هشتم، شماره 1 بهار 1378 درج شده است. «از آنجا که كشف حجاب، زیر پا گزاردن یکی از احکام مصرح قرآن کریم بود، بارزترین سیاست ضد اسلامی رضا شاه محسوب می‌شد. نحوه‌ی برخورد روحانیان با این سیاست، بخش مهمی از کارنامه‌ی عملکرد آنان [روحانیان] را در دوران سلطنت رضا شاه رقم می‌زند.» (1)

در آغاز بگویم که پژوهش [!] حمید بصیرت‌منش، نه الزاماً بیانگر بخشی از تاریخ معاصر ایران از نقطه نظر رهبری سنتی شیعه، که شیوه‌ای برای یارگیری از میان نیروهایی از متولیان مذهبی است که این روزها در توهمی ناشیانه از موضوع اصلاح طلبی به باورهای سنتی و ماه عسل‌های شیرین هماهنگ گذشته‌شان پشت کرده، در هوای رفرمی‌زاسیون اسلامی و قرائت‌های تازه‌ای از مبانی مذهب شیعه نفس می‌کشند. حکم کلی «سیاست ضد اسلامی و خلاف احکام مصرح قرآن کریم رضا شاه» هم در باره‌ی كشف حجاب، نوعی خط فاصل کشیدن میان این دو نیمه‌ی رهبری شیعه است. چرا که دوران رضا شاه سپری شده است و موضوعی به نام كشف حجاب - فعلاً - دیگر موضوعیت ندارد. «خوشبختانه» در ایران امروز هم رابطه‌ی بین دین و حکومت - که در دوران رضا شاه به هم خورده بود - دوباره ترمیم شده، جامعه به همان شیوه‌ی شیرین دوران حکومت شاهان اسلام‌پناه قاجار تغییر شکل یافته است. با توجه به این موضع محکم کلیت رهبری حکومت اسلامی است که بصیرت‌منش چماق «تکفیر» را برمی‌دارد که: «نحوه‌ی برخورد روحانیان با این سیاست، بخش مهمی از کارنامه‌ی عملکرد آنان را در دوران سلطنت رضا شاه رقم می‌زند.» بعد هم با اشاره به چگونگی نحوه‌ی برخورد روحانیان با موضوع كشف حجاب در واقع بر این نکته تأکید می‌ورزد که روحانیان - در دوران قاجار - به این دلیل توانستند به پیروزی دست یافته، سیاست‌های رضا شاه را به شکست بکشانند، چرا که با اتفاق نظر و وحدت کلمه، همگی‌شان در شناخت «پاشنه‌ی آشیل» نفوذشان روی مردم متفق‌القول بودند. حالا هم به نفعشان است که - اگر می‌خواهند حکومتشان برقرار و پایدار بماند - باز هم به همان شیوه‌ی مرضیه [لا بد یعنی مورد رضایت دو طرف] با وحدت کلمه بر سر سیادتشان بر مردم و اعمال فشار بر مردم [همانند همان روزها] سیاست مشابهی در پیش گرفته، باهم همکاری و همدستی کنند. و حالا که دیگر رضا شاهی در کار نیست، تا چنین سیاست ضد اسلامی‌ای را اعمال کند، واجب کفای [بل دینی] است که دوش به دوش هم نیروهاشان را هدر نداده، برای استمرار حکومتشان که یکی از اساسی‌ترین پایه‌های آن حجاب اجباری است «وحدت کلمه» را حفظ کنند:

«مخالفت روحانیون با كشف حجاب که از مهمترین خواست‌های «غرب‌گرایان» در کشورهای اسلامی به شمار می‌آید، امری بدیهی به نظر می‌رسید.» (1)

در این بخش هم «امر بدیهی مخالفت همه‌ی روحانیان» - با كشف حجاب - از نقطه نظر «ضدیت با غرب‌گرایی» عمده شده است. و نویسنده در ادامه‌ی کوششی برای ایجاد رعب و وحشت در دل جناح رقیب [ملی/مذهبی‌ها] باز هم به موضوع اساسی یارگیری از یاران دیرین نظر دارد و هیاهوهای این دوران ایشان را - مثلاً در مورد جامعه‌ی مدنی، تساهل، تسامح و گفت‌وگویی فرهنگ‌ها - «مهم‌ترین خواست غرب‌گرایان [ملعون] در کشورهای اسلامی» ارزیابی می‌کند. این تجدید خاطرات [از دوران شکوهمند همراهی و همکاری دو جناح رقیب] همچنان ادامه پیدا می‌کند تا آنجا که: «علما - به عنوان سنگربانان شریعت - همواره خود را موظف می‌دیدند که با طرح و تبلیغ این امر در سطح جامعه «برخورد شدید بکنند». كشف حجاب - با وجود تمامی توجیهاتی که در باره‌ی آن صورت گرفت - از چنان حساسیتی برخوردار بود که «طیف‌های مختلف روحانیون» - با اندیشه‌ها و عملکردهای متفاوت سیاسی - در این قضیه «موضع‌گیری نسبتاً مشابهی» داشتند.» (1)

به بیانی روشن‌تر نویسنده - یا واسطه‌ی آشتی بین دو جناح رقیب - بر این تنوری پای می‌فشارد که اگر در استمرار مبارزه با «غرب‌گرایی» رضا شاه به موفقیتی دست یافته‌اند، تنها به این دلیل بوده است که «در سطح جامعه برخورد شدیدی» کرده‌اند؛ و اگر نیمه‌ی دوم توجه نکند و بخواهد فتیله‌ی «این برخوردهای شدید» را فقط کمی پانین بکشد، تداوم پیروزی‌ای - از اساس - برای هیچ‌کدام از دو جناح رفیق و رقیب، متصور نیست؛ چرا که بخش مهمی از انرژی نیروهای دو طرف، به جای «برخورد شدید در سطح جامعه» صرف این خواهد شد که به پر و پای هم بیچند و ظاهراً هم که شده باهم دعوا کنند.

بعد هم نویسنده آتش را رو کرده، با یادآوری دوران درخشان «کمون اولیه» همه‌ی علما را - به عنوان سنگربانان شریعت - یک‌کاسه کرده، با یادآوری «حساسیت شرایط فعلی، ایشان را - علیرغم باصطلاح اندیشه‌ها و عملکردهای متفاوت سیاسی‌شان - به «موضع‌گیری نسبتاً مشابه» دعوت می‌کند. برای تکمیل زمینه‌های موفقیت این سیاست در آن دوران - و الزاماً در این دوران - هم مرحله به مرحله سنگرهای رقیب را فتح کرده، به پیشروی ادامه می‌دهد: «در دوران رضا شاه - در پی از بین رفتن «نظم حاکم بر رابطه‌ی دین و دولت» شعارهای غرب‌گرایانه برخلاف دوره‌ی قاجار از حمایت و پشتیبانی حکومت برخوردار شد.» (1)

در رابطه با شعارهای غرب‌گرایانه باز هم صحبت خواهیم کرد؛ اما اجازه بدهید در این بخش به دوران شاهان اسلام‌پناه قاجار نگاهی بیاندازیم تا ناراحتی نویسنده را از برهم خوردن رابطه‌ی سنتی دین و حکومت بهتر واریسیده باشیم و ببینیم چرا دوران سلسله‌ی حکومتگر قاجار - به نوعی - به اتوپیا و مدینه‌ی فاضله‌ی رهبری شیعه - بعد از دوران صدر اسلام - تعبیر می‌شود، و رابطه‌ی بین دین و حکومت در

دوران طلایی حکومت شاهان قاجار چگونه بوده است: دلارام مشهوری در کتاب «رگ تانک» با تکیه بر رابطه‌ی ویژه‌ی رهبری شیعه و شاهان اسلام‌پناه قاجار می‌نویسد: «... اگر تجدید دوران صفوی برای دستگاه حاکمیت قاجار ممکن نشد. حاکمیت مذهبی برآمده از بطن دستگاه حکومت صفوی، حکومتی مستقل در شهرها و روستاهای ایران برپا داشت؛ حتا تاریخ‌نویسانی که به وجود یک حکومت مذهبی مستقل در ایران این دوران باور ندارند، بر رشد نفوذ بیش از پیش «روحانیت» اعتراف کرده‌اند.» (2)

و همو از قول [سعید] نفیسی می‌نویسد: «سیاست مذهبی دوره‌ی صفویه چندان زیان‌آور نبود. [صفویان] هرگز به روحانیون سودجوی و آزارگر آن آزادی را نداده‌اند که بر جان و مال مردم دست درازی کنند... قاجارها چون به سر کار آمدند، خود می‌دانستند که مردم ایران پادشاهی ایشان را مشروع و بحق نمی‌دانند. به همین جهت از آغاز روحانیون را پشتیبان خود ساخته... بر مردم چیره کردند.» (3) و «اما در دوره‌ی قاجارها چون آزادی بی‌سرانجامی به گروه متشرعان دادند و دولت، ایشان را به پشتیبانی خود برای مقاصد سیاسی برگزید، آتش فتنه بالا گرفت. در اسناد آن زمان مطالب شگفت‌انگیز [ی] در این زمینه می‌توان یافت» (4)

بنابراین رهبری شیعه با آن تجربه‌ی تاریخی این‌همه نزدیک، چاره‌ای جز همان رفتاری که در رابطه با تغییر و تحول در «شکل» جامعه - که الزما به تغییراتی در محتوای جامعه هم راه خواهد برد - ندارد. به همین دلیل با کشتادن جناح رقیب به گوشه‌ی رینگ و اعلام خطر جدی از برهم خوردن «رابطه‌ی دین و دولت» خط و نشان اصلی را کشیده، آینده‌ی ناروشنی را در برابر کلیت رهبری شیعه به نمایش می‌گذارد. اما واقعیت چیست؟ روحانیت چه تصویری از «برهم خوردن رابطه‌ی دین و حکومت» دارد که به بهانه‌ی کشف حجاب رضا شاهی، دوباره با علم کردن موضوعی که بیش از 65 سال از دورانش گذشته است، آن را به گروکشی از جناح رقیب بدل کرده است؟ به‌واقع حساسیت شرایط در رابطه با «سیاست فرهنگی غرب‌گرایان» چه چشم‌اندازی در برابر رهبری شیعه قرار داده است که رسماً و عملاً - حتا به بهانه‌ی تاریخ‌نگاری هم که شده - سخن از «موضع‌گیری‌های نسبتاً مشابه» و «شدید» کلیت رهبری شیعه برای استمرار «رابطه‌ی دین و حکومت» می‌راند؟!

«با آغاز سلطنت رضا شاه تبلیغ در مورد «آزادی زنان» در «مطبوعات» ادامه یافت و به‌تدریج از «صراحت» بیشتری برخوردار شد. نویسندگان تجددمآب» در ابتدا چنین وانمود می‌کردند که تجددمآبی مانعی در مقابل دین نیست. چنین ادعایی را بعدها و حتا پس از رسمیت یافتن کشف حجاب، تعدادی از «نشریات» تکرار کردند. این امر ناشی از بیم حکومت از پذیرش انگ «ضد اسلام» و نیز واکنش مردمی [یا به قول ملی/مذهبی‌ها گروه‌های فشار] به‌خصوص از ناحیه‌ی روحانیان [بود]. (1)

این بخش را اگر به ادبیات امروزی حاکم بر حکومت اسلامی در رابطه با جریان‌هایی که این روزها در کشور می‌گذرد، ترجمه کنیم چیزی خواهد شد با این مضمون و البته با واژه‌هایی آخوندی و حوزه‌ای: [پس از دادگاه می‌کونوس و افتضاحی که در جهان به دلیل محکومیت سران جمهوری اسلامی - به عنوان عاملان و آمران قتل رهبران کردها در رستوران می‌کونوس و در شهر برلین پیش آمد - از این که بخش «رهبری تجددمآب» شیعه [یعنی مثلاً ملی/مذهبی‌ها] به کمک ما [اسلامیست‌ها] آمد، ممنون و شاکریم؛ اما این ادا و اطوارها هم مرز مشخصی دارد و اینطور نیست که رهبری جناح رقیب - با هر دلیل شرعی و عقلی‌ای!! که برای ارتکاب چنین رفتاری دارد - تا بینهایت بتواند به این رفتارش ادامه داده، حتا رابطه‌ی سنتی دین و حکومت را که رضاشاه به هم زده بود، [و ما ترمیمش کرده‌ایم] با [تجددمآبی‌اش] دوباره مخدوش کند. مطبوعات جناح چپ هم حواسشان کاملاً جمع باشد که ما خودمان [اسلامیست‌های حاکم] از اول این اجازه را به «مطبوعات» داده‌ایم تا ما را از چاه دادگاه می‌کونوس بیرون بکشند؛ اما نمی‌توانیم اجازه بدهیم که این طناب [یا عروه‌الوثقی] را - که برای نجات جان کلیت حکومت اسلامی، از چاه ویل دادگاه می‌کونوس و انزوای بین‌المللی بافته بودیم - به طناب دار طیف اول و حکومت اسلامی [البته ناآگاهانه] تبدیل کنند.

[نویسندگان تجددمآب] هم حواسشان جمع باشد که «آزادی زنان» و یا شعارهایی که «جمعیت تمدن نسوان» و کسانی نظیر مهرانگیز کار، شیرین عبادی، شهلا لاهیجی و بقیه‌ی این «ضعیفه‌ها» می‌دهند، از نظر ما اساساً برای نجات ما از گرداب همان دادگاه لعنتی عنوان شده است، ثانیاً نباید آقایان روحانیون را به اشتباه بیندازد که مثلاً آقایانی نظیر حجت‌الاسلام اشکوری در کنفرانس برلین تفاسیر دلبخواهی از آیات ثابت و تفسیر ناشدنی قرآن - در مورد زنان و حق و حقوقشان - بدهند، یا با نشریات تجددمآب خارج کشوری زنان مصاحبه کرده، تمام بافته‌های ما را در این بیست و چندسال برای ترمیم رابطه‌ی دین و حکومت پنبه کنند!!]

بعد هم - لابد - در نشست‌هایی که با حضور تمام سران دو طیف [از ریاست جمهوری تا رهبری و رئیس مجمع تشخیص مصلحت نظام و وزیر اطلاعات و امنیت و رئیس قوه‌ی قضائیه و تولیت آستان قدس رضوی و دیگران این دو طیف] تشکیل می‌شود، از این که محکم پشت دست اهالی طیف دوم [یا ملی/مذهبی‌ها] زده، ایشان را فعلاً برای آب خنک‌خوری به زندان اوین فرستاده‌اند، اظهار رضایت کرده، با گروکشی از رهبری طیف دوم بعضی‌ها را که بی‌خاصیت‌تر بودند، تیرنه کرده؛ اما «متوهمین طیف تجددمآب» [مثلاً حضرت اکبر گنجی] را به دهسال و نه سال زندان و تبعید و انفصال از خدمات دولتی و مطبوعاتی محکوم کنند.

«تجددگرایان از تناثر و سینما به عنوان ابزاری در جهت ترویج بی‌حجابی سود جستند. در 17 تیرماه 1305 جمعیت تمدن نسوان درصدد برآمد که به بهانه‌ی ترویج معارف و بسط افکار و تهذیب اخلاق و ترقی زنان، تناثری با عنوان تمدن نسوان به معرض نمایش بگذارد. در لوائی این شعارها عادی سازی حضور زنان در مجالس و «سست کردن اعتقادات» آنان و بخصوص تحریک آنان به بی‌حجابی مورد نظر بود. به دنبال انتشار این خبر علمای سرشناس تهران (از جمله آیت‌الله سیدحسن مدرس، آیت‌الله فیروزآبادی، سید محمد بهبهانی و میرزا هاشم آشتیانی) در نامه‌ای خطاب به رئیس‌الوزرا مستوفی‌الممالک خواستار جلوگیری از این نمایش شدند.» (1)

این جا دیگر قضیه شکل ناموسی پیدا می‌کند و «تجددگرایان، از تناثر و سینما به عنوان ابزاری در جهت ترویج بی‌حجابی سود» می‌جویند. و بر ما واضح و مبرهن است که از همین ابزار و ابزارهای تکمیلی دیگر «در جهت ترویج حجاب برتر» سود بجویم. و صد البته رهبری و روحانیت شیعه - شخصاً - به طور جدی منافع و پیروزی‌های بلند مدت حکومت اسلامی را در نظر دارند؛ به همین جهت هم وقت خودشان را حرام پیروزی‌های موقتی و لحظه‌ای نمی‌کنند. و حالا که خود در قدرتند، واجب شرعی [بل کفایی] می‌دانند که برای محکم کردن

پایه‌های قدرت حکومتگران دو طیف از تناتر، سینما، سخنرانی، کتابخانه، کنسرت، مجالس جشن و شادمانی، روزنامه، مجله، رادیو، تلویزیون، اینترنت، ماهواره، نمایشگاه، گاز اشک‌آور، باتوم برقی و دیگر اسباب «تجددمآبی» در کنار جلسات روضه، تعزیه، سفره، منبر، سفارت، حزب‌الله، تورهای آموزشی نظامی، مسجد، تکیه و ... یعنی با استفاده‌ی شایان از سنت‌های قدیمه و جدیده در تحکیم پایه‌های قدرت خودشان استفاده کنند؛ اما این‌ها همه به این دلیل است که سیاست را «کشتی‌بانی» دیگر آمده است و استفاده از هر وسیله‌ای - هرچقدر هم که غرب‌گرا و «تجدد مآب» و استکباری باشد - اساسا اشکالی ندارد. اشکالات فقط مربوط به دورانی بود که رابطه‌ی بین دین و حکومت - کمی - نامیزان و غیرمتعارف شده بود.

«تبلیغات در مورد آزادی زنان به تدریج از صراحت بیشتری برخوردار گردید و در برخی از نشریات در این زمینه اشاره‌هایی می‌شد. در سال 1306 در «روزنامه‌ی حبل‌المتین» دلایلی بر وجوب [واجب بودن] رفع حجاب درج شد. حمایت دربار از کشف حجاب موجب تشویق غرب‌گرایان می‌شد.» (1)

آنچه در این یادآوری‌ها تأکید می‌شود، رابطه‌ی مشخص «مطبوعات، تشویق غرب‌گرایان، تبلیغات و صراحت» در رابطه با طرح کشف حجاب، در ضمن مقایسه‌ای تطبیقی با «اصلاح طلبان» این دوره و زمانه است؛ به این مفهوم که: [حالا که «مطبوعات تجددمآب» در حکومت اسلامی، با «صراحت» به «تبلیغات» و «تشویق غرب‌گرایان» مشغولند، باید حواسشان را کاملا جمع کنند، به چند دلیل: [در دوران رضاخان قلدن [که به قول سیدروح‌الله خمینی: هرچه ما می‌کشیم از دست این پدر و پسر است] رهبری شیعه در موضع حکومت اسلامی قرار نداشت. شاه کس دیگری بود. به همین دلیل هم «دربار [با بی‌حیایی] از کشف حجاب حمایت» می‌کرد. طیف دوم [ملی/مذهبی‌ها و اصلاح‌طلب‌ها] هم باید توجه داشته باشد که: درست است که ما در زمان رضا شاه قدرتی داشتیم؛ اما کلیت ارتش و قوای نظامی و انتظامی و سپاه پاسداران و بسیج و اداره‌ی زندان‌ها و وزارت اطلاعات و امنیت و دادگاه‌های انقلاب و دادگاه‌های روحانیت و دادگاه‌های نظامی و دادگاه‌های مطبوعات و بنیاد مستضعفان و مجلس خبرگان و مجلس شورای اسلامی و دیگر ارکان حکومتی در دست در اختیار رضا شاه بود. اما در این دوران و تحت توجهات عالی‌هی ولی عصر و نایب برحق ایشان، مقام معظم رهبری، حضرت امام سید علی حسینی خامنه‌ای [مدظله] اوضاع کلا فرق کرده است، و ما برای استمرار حکومت اسلامی که برای شما ملی/مذهبی‌ها و اصلاح‌طلب‌ها هم خیلی خوب است و اگر حواستان جمع نباشد، شما هم با ما «کن‌فیکون» می‌شوید - کلی زحمت کشیده‌ایم و عرق ریخته‌ایم. مثلا وقتی مجبور بوده‌ایم کسانی را اعدام کنیم و این محکومان و ملعونان قلدن بوده‌اند، به چند نفر نیروی ویژه نیاز داشته‌ایم که ایشان را تا میدان تیر بکشانیم یا روی تخت تعزیر بخواهیم. بنابراین عنایت می‌فرمایید که ما هم برای استقرار و استمرار حکومت اسلامی در «میهن اسلامی ایران» کلی خون دل خورده‌ایم. حتما مجبور بوده‌ایم از ترس شما «یک درصدی‌های بی‌حیا» یواشکی حساب‌های بانکی‌مان را چند ده رقمی کنیم و نتوانیم به راحتی با شرکت‌هایی که در غرب راه انداخته‌ایم، تلفنی و اینترنتی و فاکسی ارتباط داشته باشیم. اما متأسفانه شماییان بدون توجه به حساسیت دوران و «الزومات مرحله‌ای انقلاب» در «توهم مطبوعات و تبلیغات» پا در چاپای غرب می‌گذارید و در سرفصل‌های مختلف مچ ما را می‌گیرید و ما را کلی از کارهای اساسی‌مان - تحت توجهات حضرت ولی عصر - باز می‌دارید.

[شاید هم خیال می‌کنید که «ام‌القرای اسلامی ایران» - بلاسبب - شبیه کشور استکباری آلمان است که بتوان مچ صدراعظمش [هلموت کهل] را بعد از 16 سال خون دل خوردن گرفت و برای چند برگ اسکناس ناقابل پشت سبز [یا مثلا چند قتل زنجیره‌ای] به دادگاه و مطبوعاتش کشاند و آبروی حضرت عیسی [سلام‌الله‌علیه] را پیش سر و همسر برد؟!]

«تبلیغات غرب‌گرایان به سود بی‌حجابی موجب شد که برخی از علما به دفاع از «حکم اسلامی حجاب» بپردازند. از جمله آثاری که در سال‌های اول حکومت رضاشاه نگاشته شدند، باید از رساله‌ی «وسیله‌العفایف» یا «طومار عفت» یاد کرد که در ابتدای سال 1307 در رشت منتشر شد. نویسنده‌ی این رساله حاج شیخ یوسف نجفی جیلانی وجوب حجاب را مورد تأکید قرار داد و علاوه بر ادله‌ی شرعی به سخنان دانشمندان غربی مخالف فساد و بی‌بند و باری استناد جست و مخصوصا نوشت: نگارنده با این که اهل حل و عقد نیستم و چندان مرجعیتی ندارم، اگر در هفته، سه یا چهار قضیه در محضر [ال] احقر طرح شود، دو قسمت آن راجع به نوامیس و اعراض و رفتن شرف و ریختن آبروی مسلمین خواهد بود. اگر مامون از ... بودم و یا ماذون از شرع انور و یا [وزارت] معارف اجازه نشر می‌داد، آن وقت مفاسد امروزه

را که از ... حالیه تولید شده می‌گفتم و می‌نوشتم تا خواننده بداند و بفهمد که چه معایب و مفاسد شرم‌آور از «همین اندازه آزادی نسوان» به ظهور و بروز آمده که [البته] نه ایران بلکه اسلام را ننگین و سر به زیر نموده [است].» (نقطه چین‌ها از بصیرت‌منش است) (1)

متأسفانه وزارت معارف رضا شاه اجازه‌ی نشر این‌گونه مسائل را در رابطه با نوامیس مسلمین نمی‌دهد [یا نداده است] که شیخ ناموس‌پرست ما بتواند مچ وزارت معارف رضا خان کافر را گرفته، مفاسد شرم‌آوری را که از «همین اندازه آزادی نسوان» [و الزاما اصلاح‌طلبی] به ظهور و بروز آمده و اسلام را سر بیزیر کرده، افشا نماید!

در این مرحله‌ی حساس تاریخ‌نگاری نویسنده عصبانی می‌شود و چون متأسفانه در همین تهران و در جو مسموم اصلاح‌طلبی ناشی از اشتباه محاسبه‌ی ملی/مذهبی‌ها تنفس می‌کند، نفسش بند می‌آید. و با رو کردن چند سند تاریخی «ادله‌ی شرعی» و «سخنان دانشمندان غربی مخالف فساد و بی‌بند و باری» به اشکالات ناموسی‌ای که در اثر «همین اندازه آزادی نسوان» دام‌نگیر «متقیان حاکم» بر کشور شده، یک‌باره آب پاک‌ی را روی دست همه‌ی اصلاح‌طلبان، ملی/مذهبی‌ها، غرب‌گرایان، مطبوعات‌چی‌های متوهم و همه‌ی طیف دومی‌ها [ی نمک به‌حرام] می‌ریزد و برای محکم کاری با رو کردن چند آس ناموسی که در محضر «حاج شیخ یوسف نجفی جیلانی» حل و فصل شده است و همه‌ی آن‌ها هم مربوط به نوامیس مسلمین بوده است و حضرت شیخ ماذون از ذکر آن‌هاست؛ این جنایات ناموسی را تنها نتیجه‌ی اعمال خلاف عفت اصلاح‌طلبان [ببخشید رضا شاه] ارزیابی می‌کند و محکم توی دهان این طیف - که حساسیت شرایط را درک نمی‌کند - می‌کوبد تا انتقام بالا رفتن فشار خونش را از ابواب اصلاح‌طلبی و اصلاح‌طلبان و ملی/مذهبی‌ها بگیرد!

به نظر نویسنده این جنایات ناموسی - اکثرا - در اثر اصلاح طلبی و رفرمی‌زاسیون باند تبه‌کار طیف دوم به بروز آمده و همه‌ی این مفاسد و معایب شرم‌آور ناشی از تجدد طلبی و غرب‌گرایی این طیف است؛ که نتیجه‌اش هم همین اندازه آزادی نسوان [زنان] و مردانی است که



ناجوانمردانه به اسلام پشت کرده، تحت تاثیر جو «غرب گرایی» مشتی «مطبوعاتچی» مزدور در اساس و بدیهیات اسلام در رابطه با آزادی، انتخابات، آزادی زنان، حقوق زنان، حقوق کارگران، تمدن، تجدد، آزادی دگراندیشان و غیره شک کرده‌اند؛ یا مثلا در رابطه با اصول اساسی اسلام حکومتی - یعنی ولایت فقیه - به اما و اگر پرداخته‌اند.

بعد هم با الهام از فتوای سیدروح‌الله خمینی در رابطه با دگراندیشانی نظیر زرتشتیان یا مجوسان و ابواب این «فرقه»، اصلاح‌طلبان را هم مرتد فکری و ذهنی اعلام می‌کند که: [جهاد با فرقه‌ی اصلاح طلبی واجب است؛ با شرط که خفقان بگیرند و دیگر در کارها فضولی نکنند و با زنان اسلامیت‌ها [العیاذبالله] زنا نکنند و چارپای سواری ایشان با چارچرخ سواری طیف اول فرق کند. و اصلاح طلب و ملی/مذهبی ماشینش را یکواری سوار شود و دوپایش را بر یک طرف چارچرخ بزند!! و اگر یکی از اسلامیت‌ها را دید که پیاده است و ماشینش خدای ناکرده دست دوم یا مثلا پنجر است، پیاده شود و ماشینش را در بست در اختیار حضرتش بگذارد و سقف خانه‌هاشان کوتاه‌تر از سقف خانه‌های «اسلامیت‌ها» باشد و لباسشان با اسلامیت‌ها حتما فرق داشته باشد، و روی لباسشان وصله‌ای بچسباند که ایشان را از اسلامیت‌ها مشخص کند. و در سخنرانی‌ها - به جای صلوات فرستادن - دست نزنند. احتیاطا خودشان هم - تا قیامت - دنبال رهنمودهای داهیانه‌ی اسلامیت‌ها با سر بدون و بدانند که تنها در کنف حمایت این طیف است که به بهشت برین سرازیر خواهند شد؛ والا که تا قیامت در سرمای زمهریر اتاق انتظار - پشت دروازه‌های بهشت - منتظر خواهند ماند، و خسر دنیا و والاخرت خواهند شد، و تنها راه نجاتشان این است که دوباره به دامن مبارک رهبر و رئیس مجمع تشخیص مصلحت نظام برگردند و از سرنوشت انشاهای دبستانی پریزدنت خاتمی و از شخص این شخصیت عالی‌قدر اسلامی درس عبرت بگیرند... و برو... تا فرزند!]

و درست 1400 سال پیش از این تاریخ، عمر بن خطاب دومین خلیفه‌ی مسلمین و جانشین پیامبر در یکی از همین نوع افاضاتش - و البته در باره‌ی دگراندیشان - فرمود: «... در صد گمراه کردن مسلمانی یا اعراض به جان و مال او برنیایند، دشمنان اسلام یا جاسوسان را یاری ندهند. ذمی‌ها باید لباس مخصوص بپوشند که با مسلمانان تفاوت داشته باشد، و خانه‌ی ذمی نباید مشرف بر خانه‌ی مسلمانان باشد. در کلیساها ناقوس نزنند. کتاب‌های خود را با صدای بلند در حضور مسلمانان نخوانند. در ملاء عام شراب نخورند. و خوک‌های خود را جلو مردم نیاورند. بر اسب سوار نشوند و اسلحه بر ندارند...» (5)

و صد البته شخص شخص سید روح‌الله خمینی هم در همین رابطه نوشت: «مجوسان کتابی داشته‌اند بنام پازند که آنرا سوخته‌اند و پیغمبری داشته‌اند زرتشت‌نام که او را کشته‌اند و جهاد با این «فرقه» واجب است تا مسلمان شوند یا جزیه قبول کنند با شرایط. و از جمله‌ی این شرایط این است که با زنان مسلمان زنا نکنند و کفار را بر اسرار مسلمانان واقف نسازند و چارپای سواری ایشان غیر از چارپای سواری مسلمانان باشد و بر آن چارپا نیز یکطرفه سوار شوند، یعنی هر دوپای خود را بر یکجانب بزنند.» (6)

اما «شیخ یوسف نجفی جیلانی... [که حالا دیگر حسابی داغ کرده بود] درباره روند بی‌عفتی که به نظر او، از مدارس ابتدایی آغاز می‌شد، نوشت: «با صدای رسا که صفحه‌ی ایران را پر کند می‌گویم: ای پدران! ای مادران! دخترهایتان را [فقط دخترهاتان را] در حال کوچکی پاکدامنی و عفت بیاموزید و آنها را سر برهنه و با بداخلاقی و با فرم شهوت‌خیز به مدرسه‌ای که نمی‌دانید موسس آن کیست نفرستید. و به مدرسه هم که فرستادید تا معلمات [آموزگاران زن] را اختیار ننموده و حقایق آنها را نسنجیده و دیانت آنها را احراز نکرده‌اید، اطفالتان را به دست ایشان مسپارید،» (1)

البته من زیاد دوست ندارم با «شیخ یوسف نجفی جیلانی» محضدار سرشاخ بشوم و بنویسم که: [مگر بداخلاقی و فرم شهوت‌خیز فقط زنانه است؛ یا مثلا فقط دخترانه است؟! و مگر نمی‌شود که [استغفرالله] پسران و مردان مسلمان «تجددمآب» هم - با تقلید از مایکل جکسون ملعون - زیر شلواری‌شان را روی شلوارشان بپوشند و با فرم «شهوت‌خیز» تردد کنند، و برای «نسوان و معلمات» مساله‌ی شرعی ایجاد کنند و کار این «جماعت نسوان» را - الزاما - به تغسل [غسل کردن] بکشانند؟ هیئات که این شیوخ از درد ما «جماعت نسوان» خبر ندارند. فقط کثک خودشان را می‌سابند! بگذریم!

نویسنده، در ادامه برای محکم‌کاری یک فهرست کت و کلفت از رسالاتی را که متولیان اسلامی در شرح «محسنات حجاب» و «سینات مدرسه رفتن دختران» و باسواد شدنشان یکدل و یک زبان نوشته‌اند، به دست می‌دهد و اضافه می‌کند که حتما رسالات دیگری هم در ذم بی‌حجابی و مدرسه رفتن جماعت نسوان از سوی علمای اعلام «تولید» شده است، اما نویسنده از ذکر نام آن تولیدات و نویسندگانشان، فقط برای طولانی نشدن بحث خودداری می‌کند. بعد هم - احتیاطا - اعلام می‌کند که تهیه‌ی فهرست دقیق‌تر مستلزم تحقیقات بیشتری در این زمینه‌ی ناموسی و نسوانی است. فقط نام هشت «تولید» پراهمیت این علمای اعلام را - برای خالی نبودن عریضه - پشت سرهم ردیف می‌کند؛ تا هم دست مریزادی به علما گفته باشد، هم ضرب شستی به طیف دوم یا ملی/مذهبی‌های متوهم نشان داده باشد!!

«یکی از راه‌های ترویج و عادی‌سازی بی‌حجابی، آزاد کردن اقلیت‌های مذهبی بود که با حمایت نظمی انجام می‌گرفت و آنان اجازه داشتند آزادانه لباس بپوشند. در این زمینه اعتراضاتی از جانب علما صورت می‌گرفت؛ از جمله مطابق گزارش نظمی‌های مازندران در خردادماه سال 1309 رفت و آمد یک زن بی‌حجاب کلیمی در معابر مورد اعتراض علما واقع شد؛ اما حکومت مازندران از عمل این زن پشتیبانی کرد و اعتراض علما را وارد ندانست.» (1)

من اتفاقا داستان این زن کلیمی و گزارش بی‌حجابی او را در اسناد منتشر شده‌ی مرکز اسناد ایران پیدا کردم. و برای این که بتوانم مقایسه‌ای تطبیقی بین نظرات دولت وقت و حکومت اسلامی فعلی حاکم بر ایران به دست بدهم، به نقل آن می‌پردازم که خالی از لطف هم نیست.

در گزارشی از رئیس نظمی‌های مازندران به حکومت مازندران در تاریخ خردادماه 1309 خورشیدی آمده است: «... در اطراف زنی که بی‌حجاب در معابر مشاهده شده و جمعی از آقایان علماء هم در یک ورقه جلوگیری [از] این موضوع را از نظمی‌ها تقاضا نموده‌اند، لذا به شعبه‌ی پلیس دستور داده شد که تحقیقات نموده... راپرت داده است که اسم ضعیفه «آنا» مشهور به نصرت کلیمی‌ه معروفه و قبلادر منزل خاتم بالایی معروفه می‌باشد. راپورتا معروض و در این خصوص کسب تکلیف می‌نماید.» (7)

حکومت مازندران هم در همین رابطه به اداره‌ی نظمیه پاسخ می‌دهد: «آقای رئیس پلیس تصور می‌کنم که با تمام دقت و مراقبتی که امروز نظمیه در هر کجا دارد، محتاج به تذکر آقایان علماء نباشد. ممکن است [که] فقط یک نظر را رعایت نماید؛ ولی نظمیه مأمور است که تمام ملاحظات را رعایت کند. مذهب، سیاست، اخلاق و غیره که ابداً فروگذار نشده و نمی‌شود. ضعیفه‌ی کلیمیه که در کشف حجاب آزاد است. هر کجا هم می‌رود برای دخول او به یک خانه، قانوناً ممانعتی نبوده و نیست و قانون هم معاشرت هیچ زن مسلمه را با غیر مسلمه منع نمی‌کند. به رئیس پلیس مخصوصاً لازم است تذکر داده شود [که] این مسائل کمتر روی کاغذ بیاید بهتر است؛ زیرا دولت امروزه اداره‌ی نظمیه تشکیل داده که با پلیس و گز مه‌ی سابق خیلی فرق دارد. و چنانچه آقای یاور ساری اصلانی رئیس محترم مازندران بهتر مطلع هستند از نظمیه انتظارات دیگری هست. این مسائل و ردیف آن قابل ذکر نیست. و ایرانی‌ها در هر مذهبی که باشند؛ چون قانون اساسی [و] مجلس شورای ملی هیچ تبعیضی در حقوق آن‌ها قائل نشده، نظمیه نباید به اسم کلیمی و مسلمان با این اظهارات دیگران - که شاید بی‌اطلاع بوده یا غرضی داشته باشند - شرکت نموده و خلاف نظم یا سوء اخلاق از هر کس بروز نماید، باید بر طبق قانون جلوگیری نماید. از این راپرت نه خلاف نظم و نه سوء اخلاقی در شهر [استنباط] نشد.» (8)

باید گفت که خیلی از کسانی هم که در دوران رضا شاه به نوعی کارمند دولت بوده‌اند، متأسفانه از تاثیر نفوذ ملایان برکنار نمانده‌اند. به همین دلیل هم دولت بجز نبرد با عقب‌ماندگی جامعه و پاسداران این جهل و واپس‌گرایی - در همان محدوده‌ی فهم رضاشاهی - مجبور بوده است که افراد خودش را هم به نوعی تربیت کرده، حقوق همه‌ی ملت را فارغ از هر دین و باوری تا جایی که کاری خلاف قانون نکرده‌اند، به ایشان گوشزد کند.

در بخش دیگری از مقاله، حمید بصیرت منش - به دلیل زخمی که از جناح اصلاح طلبان دارد - برای محکم کاری و دو قبضه کردن خیانت و جنایت علمایی که در مجالس بی‌حجابی شرکت می‌کردند، می‌نویسد: «نمی‌توان انکار کرد که در میان روحانیون، کسانی در مجالس بی‌حجابی شرکت [می] کردند؛ ولی تعدادشان اندک بود. همچنین درستی اسناد به جا مانده از این واقعه - مبنی بر حضور تعدادی از روحانیون در این‌گونه مجالس و مراسم - مورد تردید و بعضاً خلاف واقع است و حتا در بعضی موارد نسبت به افرادی بزرگ‌نمایی شده است.» (1)

با این تحقیقات تاریخی لایذ نویسنده می‌خواهد بگوید که: [البته، در آن دوران بودند روحانیونی که با ترقی و تجدد موافق بودند، اما تعدادشان خیلی کم بود. و اصلاً حضور فعال خیلی از اصلاح‌طلبان معمم در آن دوران «مورد تردید و بعضاً خلاف واقع» است و نسبت به این‌گونه اصلاح طلبان «بزرگ‌نمایی» شده است؛ درست مثل حالا که نسبت به کمیت اصلاح‌طلبان و حتا کیفیت ایشان بزرگ‌نمایی می‌شود. و ایشان - همه‌شان - با یک «پیخ» فوراً سرچاشان می‌نشینند و جیکشان هم در نمی‌آید، و تازه از زندان اوین هم بیانییه صادر می‌کنند که: «زندان اوین [همچنین] جای بدی هم نیست. [یا مثلاً «از اوین نترسیم!»،] (اشاره به نامه‌های سرگشاده‌ی سرکار خانم شهلا لاهیجی و احتمالاً حجت‌الاسلام اشکوری از زندان اوین برای بیرونیان، چاپ شده در آخرین شماره‌ی نشریه‌ی تعطیل شده‌ی پیام امروز!)

«امام خمینی (ره) نیز به جنبه‌ی دیگری از این موضوع اشاره کرده‌اند: (برای شرکت در مجالس جشن بی‌حجابی) پیش علمای شهرها می‌رفتند (و) می‌گفتند (شرکت کنید) هر کدام ضعیف بودند و ضعیف‌القلب بودند، شرکت می‌کردند، و هر کدام قوی بودند (شرکت) نمی‌کردند.» (در این بخش، پرائنتر گذاری از بصیرت‌منش است) (1)

[خوشبختانه، امام خمینی (ره) هم ماهیت همه‌ی اصلاح‌طلبان را به خوبی می‌شناخته است. و این شما متوهمین هستید که ضعیف و ضعیف‌القلبید. و ما که قوی هستیم، به خوبی می‌دانیم که «چه باید کرد؟!» و به ضعفای نیامده است که در کار اقویا دخالت کنند، و برای خود ایشان، اصلح‌تر و احسن‌تر است که درست مثل همان 18 سال اول حکومت درخشان جمهوری اسلامی - به زیر عیای امام و جانشین ایشان [مدظله] و رئیس مجمع تشخیص مصلحت نظام [رحمه‌الله علیه] بشتابند، و دست از این شوخی‌های بیمزه بردارند، و خودشان را بیخود لوس نکنند، و اینقدر نمک نریزند که حاجی دنمکی «با نمک» را خدمتشان خواهیم فرستاد.]

بعد هم نویسنده، برای اثبات نظریات ناقد در رابطه با موضوع اصلاح طلبی از آیت‌الله سید محمود طالقانی نمونه می‌آورد که: «در زندگی نامه‌ی سید محمود طالقانی نیز آمده (است) که در سال 1318 به علت درگیری با پاسپاتی که به اجبار، قصد برداشتن چادر زنی را داشت، به زندان افتاد.» (1)

شاید بصیرت‌منش تلویحاً می‌خواهد بگوید که: سید محمود طالقانی هم از عناصر تشکیلاتی و عملیاتی حاضر در صحنه‌ی مبارزه با بی‌حجابی بود و چون در آن زمان بسیار جوان بود، [لاید] در نقش طلبه‌هایی که زنان بی‌حجاب را کتک می‌زدند و به ایشان فحاشی می‌کردند و الزاماً با «نظمیه» ی رضاشاهی درگیر می‌شدند، مبارزه‌اش را پی می‌گرفت. و لابد این مبارزه تا سرفصل به حکومت رسیدن طیف اسلامیت‌ها ادامه داشت و ایشان «یعنی آیت‌الله سید محمود طالقانی» برای اینکه یادی هم از علمای مشروعه خواه صدر مشروطیت - یعنی مجلس اول بعد از انقلاب مشروطه - کرده باشد، به تاسی ایشان به جای میله‌های راحت مجلس سنای شاهنشاهی روی زمین می‌نشست، تا اصالت «ضد غرب‌گرایی» و ضد تمدن و تجددش را در دوران به پیروزی رسیدن حکومت اسلامی به اثبات برساند.

از افرادی که همسنگر با سید محمود طالقانی در نقش مبارزه با «تجددگرایی» به صحنه‌ی مبارزه با «کشف حجاب رضاشاهی» آمده بودند، چند نمونه هم در «اسناد محرمانه‌ی کشف حجاب مرکز اسناد ایران» آمده است که در ایران تحت حاکمیت رهبری شیعه به چاپ رسیده است. نقل این اسناد در این بخش این نقد فانتزی خالی از لطف نیست.

مسعود قانع استاندار اصفهان در گزارشی به حکومت اصفهان در 6 اردیبهشت‌ماه 1315 می‌نویسد:

«... از قریه‌ی میرآباد کرون، ملکی این بنده اطلاع می‌دهند [که] سیدحسین و میرزا حسن میرعلایی نسبت به کشف حجاب مخالفت ورزیده، و مخالف آسایش اهالی و نظم آبادی رفتار می‌نمایند؛ حتا در حمام زنانه رفته و فحاشی نموده‌اند ...» (9)

در روستای هریس از آذربایجان کفیل ستاد ارتش سرلشکر ضرغامی به وزارت خارجه می‌نویسد:

«... چندی قبل پزشک بهداری «آلان براغوش» به لشکر مزبور شکایت نموده بود که ... [ملایان] به مشارالیه هجوم و با چوب او را زده، خادمه‌ی او را هم مجروح نموده‌اند... اقلای پانصد خانوار هریس دارای 8 نفر معمم بی‌سواد از قبیل روضه‌خوان و غیره می‌باشند...»

در گزارش دیگری که کفیل فرمانداری یزد برای وزارت کشور در تاریخ 20 آذر 1320 نوشته است، آمده است: «از مفاد دادخواست تقدیمی چنین استنباط می‌شود که منظور برگرداندن حجاب است و مثل ادوار گذشته زنان در کوچها و معابر عمومی با چادرهای مشکی و چادر شب‌های الوان و نقاب حرکت نمایند و زنان بی‌حجاب را مورد تمسخر و لعن و استهزاء قرار داده، خرده خرده وضعیت سابق را تجدید و حجاب را تعمیم دهند و تصدیق می‌فرمایید که این رویه برخلاف تمدن و شئون امروز [آن روز] کشور است. تصور می‌رود که دادخواست تقدیمی به قلم یکی از روضه‌خوان‌های سابق باشد که به زبان زنان یزد نوشته است...» (11)

از سوی دیگر بصیرت‌منش در ادامه‌ی افشاگری‌هایش همچنین برای تأکید بر لزوم تشدید عملیات بر علیه طیف ملی/مذهبی‌ها و اصلاح‌طلبان در بخشی از مطلبش تحت عنوان «تشدید عملیات» ادامه‌ی رفتار «مخالف احکام مصرحه‌ی قرآن کریم» رضاشاه را چنین مثال می‌آورد: «با آغاز سال 1314 روند فعالیت دولت برای کشف حجاب به اوج رسید. به گفته‌ی یکی از زنان «تجددمآب» این دوره پس از تعطیلات نوروز 30 تن از بانوان طی یک برنامه‌ی هماهنگ بدون چادر در خیابان‌های تهران حضور یافتند. اینان از حمایت کامل دولت برخوردار بودند. (1)

درست مثل همین حالا که خیلی از اصلاح‌طلبان تجددمآب - معلوم نیست با حمایت چه کسانی - در کنفرانس برلین رقص خارج‌کشوری‌ها را تماشا می‌کنند و غیرت اسلامی‌شان اصلاً به جوش نمی‌آید، تا در کشور استکباری آلمان «توی دهن» آن دولت و ملت بزنند. فقط یکی‌شان مثل اکبر گنجی - البته به دلیل شناخت مکانیسم حاکم بر نظام حکومت اسلامی - از ترس، تمارض می‌کند، و در جلسه جز زمان سخنرانی حضور نمی‌یابد. یکی‌شان هم سالن را ترک کرده، اما یکی دوتاشان می‌تمرکند و این افتضاحات عصر اصلاح‌طلبی و کشف حجاب را - توامان - تماشا می‌کنند؛ تا کی، تب «اپوزیسیون برانداز» عرق کند!

«در فروردین ماه سال 1314 مطابق طرح عملی‌اصغر حکمت در مجلس جشنی در یکی از مدارس شیراز دختران به صف ایستاده، پس از خواندن دکلمه و سرود به ورزش ژیمناستیک مشغول شدند. به‌طوری که گفته شده دوتن از روحانیون شیراز محمدعلی حکیم و میرزا صدرالدین محلاتی در اعتراض به این اقدام مجلس مذکور را ترک گفتند و پس از آن سید حسام‌الدین فال اسیری از روحانیون سرشناس شیراز در یک سخنرانی به این اقدام اعتراض نمود که به دنبال آن دستگیر و تبعید شد.» (1)

درست مثل همین برلین لعنتی که عده‌ای از علمای اصلاح‌طلبی در مجلس جشن و سرور طیف دوم شرکت کردند، و طیف اول یا اسلامیت‌ها مجبور شدند آنانی را که جلسه را ترک نکرده بودند - برعکس دولت رضا شاه - دستگیر و ایضا به زندان تبعید کنند. «پس از اطلاع از موافقت شاه با برنامه‌های بی‌حجابی آیت‌الله قمی ضمن نطقی گریست و گفت: اسلام، فدایی می‌خواهد و بر مردم است که قیام کنند و من حاضرم فدا بشوم. به دنبال سخنان وی علما و اصناف مشهد با مخابره‌ی تلگراف‌هایی مراتب خشم و انزجار خود را از این اقدام ضد اسلامی ابراز داشتند.» (1)

و «سرانجام آیت‌الله قمی پس از مشورت با تعدادی از رجال و روحانیون تصمیم گرفت که برای جلوگیری از کشف حجاب و استعمال کلاه شاپو به تهران مسافرت کند. و با رضا شاه گفت‌وگو نماید. این سفر در تاریخ 9 تیرماه 1314 انجام گرفت. در اهمیت سفر آیت‌الله قمی باید خاطر نشان کرد که وی از جمله علمایی بود که در هنگام سفرهای شاه به مشهد به استقبال او نمی‌رفت.» (1)

معنی این حرف تنها می‌تواند این باشد که دیگر علمای شیعه در هنگام سفرهای شاه به مشهد و جاهای دیگر به استقبال شاه می‌رفته‌اند و از ایشان استقبال به عمل می‌آورده‌اند و برای طول عمر شاه اسلام‌پناه دعا می‌کرده‌اند و چشم دشمنان شاه را کور می‌خواسته‌اند و ... «به هر حال تبعید آیت‌الله قمی به عتبات، هتک حرمت زعیم حوزه‌ی علمیه‌ی قم، محبوس و تبعید کردن بسیاری از علما، تاوانی بود که روحانیون - حتا پیش از رسمیت یافتن کشف حجاب - پرداختند.» (1)

و به هر حال تبعید و زندانی کردن و تحت فشار گذاشتن طیف اصلاح‌طلبان و ملی/مذهبی‌ها - هم - تاوانی است که ایشان به دلیل عدم درک وضعیت ویژه‌ی کلیت اسلام در حکومت می‌پردازند و انشالله که ماه‌ها غسل‌های قبلی در هنگام تاسیس جمهوری اسلامی - همانند سال‌ها قبل از انقلاب شکوهمند اسلامی و اوایل آن دوران - تجدید شود و این علما از این که بیشتر از این زیر دم مردم، مطبوعات‌چی‌ها، تجددمآب‌ها، غرب‌زده‌ها و قرتی‌ها آتش کنند، پشیمان خواهند شد و تمام هم و غمشان را - با همان شیوه‌ی مرضیه‌ی طیف اسلامیت‌حاکم - به حمایت از ریاست جمهور مشترک همه‌ی طیف‌های حاکم می‌گذارند، بعد هم زبان‌شان را گاز می‌گیرند و دیگر فضولی نمی‌کنند که فضولی موقوف! جیزه! ماموریت تمام شد!

پانویس‌ها:

- 1 - روند کشف حجاب و واکنش روحانیان، حمید بصیرت منش، مهرگان سال هشتم، شماره 1، بهار 1378
- 2 - رگ تاك، دلارام مشهوری، چاپ اول، انتشارات خاوران، پاریس، جلد اول، ص 127
- 3 - تاریخ اجتماعی و سیاسی ایران، در دوره‌ی معاصر، سعید نفیسی، جلد 2، ص 38، به نقل از رگ تاك
- 4 - همانجا، ص 39
- 5 - تاریخ اجتماعی ایران، مرتضی راوندی، جلد دوم، چاپ دوم، سال 1354، انتشارات سپهر، تهران، صص 61 تا 62
- 6 - به نقل از تولدی دیگر، شجاع‌الدین شفاء
- 7 - اسناد محرمانه‌ی کشف حجاب، خشونت و فرهنگ ... ، (1313- 1322) چاپ اول، تهران، 1371، ص 288
- 8 - همانجا، صص 287 تا 288
- 9 - همانجا، ص 69
- 10 - همانجا، ص 39
- 11 - همانجا، ص 323



درفش کاویانی



<https://derafsh-kaviyani.com/>

<https://the-derafsh-kaviyani.com/>

